

معرفی مثنوی «صحن چمن»

سراینده مثنوی صحن چمن مفتی محمد عباس در دانش و ادب دست داشت. وی ایرانی‌النسل بود و پدربزرگش سید نعمت الله جزایری از وطن خود به هند آمد و اولاد و احفاد وی در جنوب هند و در شهر لکهنو سکونت گرفتند.

مفتی محمد عباس در ماه ربیع‌الاول ۱۲۲۴ هـ/ ۱۸۰۹ م در شهر لکهنو چشم به جهان گشود. از بچگی به علم و دانش رغبت داشت. پدرش سید علی اکبر جزایری مرد دانشمندی بود. او ادبیات فارسی را از پدر خود آموخت و فقه، اصول، علم کلام و حدیث را در تلمذ سیدالعلما سید حسین فراگرفت. در معقولات مولوی عبدالقدوس و عبدالقوی استاد وی بودند. وی معاصر غالب دهلوی بوده و امیر مینایی شاگرد رشید وی بود. میرزا محمد هادی عزیز زندگینامه‌ای با نام «تجلیات» نوشت که نام تاریخی آن «ذکرالعباس» است.

نسخه خطی مثنوی صحن چمن که در دست است در حیات مفتی نوشته شده است. در تذکره مطلع‌الانوار که از پاکستان چاپ شده به چندین اثر مولانا اشاره شده ولی نام این مثنوی در آن نیامده است. آثار مفتی از جمله بهترین نقود هنری و علمی از گنجینه ما است. اگرچه شاعری بین روحانیون مورد توجه نبود ولی آنان که طبع موزون داشتند از راه تفنن شعر نیز می‌سرودند و مفتی هم شاعر چیره‌دستی بوده ولی شهرت وی بیشتر از حیث یک عالم و مفتی است.

وی از سن سیزده سالگی شعرگویی را تجربه کرد و شعر وی محتوی مسایل زمان نیز است. گاه مسئله جهل و پستی اخلاق را ذکر کرده و گاه سیاست انگلیسی‌ها را بی‌نقاب ساخته است. وی بر همزیستی مسالمت‌آمیز افتخار می‌کند و می‌گوید:

در ما و تو جنگ نیست ساقی هند است فرنگ نیست ساقی^۱

این نسخه دارای هفت صد و بیست و هفت بیت است و به خط سید سجاد حسین به تاریخ ۸ ذی‌قعدة ۱۲۹۹ هجری به مقام اله‌آباد مرقوم گردیده و در آخر کتاب تقریظی منظوم از شاگرد رشید مفتی عباس موسوم به سید اصغر حسن چوروی وجود دارد که بر صد و پنجاه و چهار بیت مشتمل است. در این تقریظ تاریخ مثنوی صحن چمن در دو بیت گفته شده که مصرعه ثانی هر دو بیت بیانگر تاریخ است:

شد لب سخن کلام عباس نظم سندی جمال اعجاز

۱۲۷۰ هجری

آغاز مثنوی سه بیت عربی است:

الحمد لربى الكريم والشكر له على النعميم

ذوالنعمه ساتر العيوب ذوالرحمة غافر الذنوب^۲

پنجاه و نه شعر مثنوی در حمد و چهل و یک بیت به عنوان مناجات است که همه مدح است، جز چند بیت که رنگ مناجات دارد.

هر چند به گل نمی‌رسد خار اما نبود جدا ز گلزار

چون رسم قدیم هست یاری باشد به بهشت نیز خاری

چون صرف تو شد جوانی من رحم آر به ناتوانی من^۳

عنوان دیگر نعت سید کائنات است که دارای سی و دو بیت است. بعد از آن منقبت جناب ولایت‌مآب مبنی بر بیست و نه بیت است. پنج شعر با عنوان معما به اسم علی علیه السلام است. عنوان دیگر در ذکر "سبب نظم و کساد بازار علم" است. که هشتاد و دو شعر دارد. همین‌طور چند عنوان دیگر هم وجود دارد مثل «عذر و معذرت در باب سخن‌گستری و نکته‌پروری و اظهار عجز شاعر و ادیب در بیان چنین معجز غریب» مشتمل بر پنجاه و یک بیت و ساقی‌نامه شامل بیست و یک شعر. در آغاز

۱. صحن چمن، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۱.

۳. همان، ص ۹-۱۰.

داستان می‌نویسد: «شروع قصه رنگین» و این دارای هفتاد و دو بیت است. موضوع دیگر «قتل شدن شوهر ضعیفه و آه و زاری آن عقیفه» چهل بیت دارد. بعد از آن ظهور جناب امام حسن و امام حسین علیهم السلام و آویخته شدن ظالمان شوریده بخت به درخت، سپس «زنده شدن مقتول به اعجاز آن نوردیدگان بتول و فایز گشتن اهل ده به زیارت هر دو امام و شرف و سعادت اسلام» است و پنجاه و دو بیت دارد.

عنوان بعدی «احضار زرگر و زنش در محکمه انگریزی و حبس‌شان به تهمت خونریزی» است مبنی بر بیست و سه بیت و چهل و پنج بیت با عنوان «ظاهر شدن حسنین^۱ به حمایت اهل اسلام و برداشتن نعش افغانیان از محکمه نصرانیان» است.

ای ساقی سیمتن کجایی باز آر دو ساغر طلائی^۱

بعد ازین داستان اعجاز تمام می‌شود و عنوان «اختتام مقال در ترغیب به صالح اعمال» آغاز می‌شود که شامل دوازده بیت است.

ولی چون شاعر یک مرد عارف است، هواپرستی جهانیان او را محزون و کسل‌مند می‌سازد و در آرزوی لذت وصال غزل می‌سراید. با مطلعی:

ای مرغ سحر بکن کلامی وی باد صبا بیر پیامی^۲

اگر چه شاعر این غزل را برای حصول شادی سراپیده ولی در ابیات آخر مضمون حسرت دیده می‌شود. او می‌گوید:

یاران همه زود رخت بستند هر مرد رسید بر مقامی

سید بر خیز وقت تنگ است ما هم بزنیم چند گامی^۳

بعد از اتمام غزل، دوباره مثنوی با عنوان «ترغیب به گریه و زاری و انابت به درگاه باری» ادامه می‌یابد که دارای بیست و سه شعر است. شاعر در این ضمن دست تحسر می‌مالد و می‌گوید که این انسان چه بود و چه کرد. «خدا مسجود فرشتگان ساخته و این بربادی ننگ و نام کرده» بعد از آن سه عنوان دیگر نیز یکی در «تحسر مافات و

۱. صحن چمن، ص ۴۷.

۲. همان، ص ۵۱.

۳. همان، ص ۵۲.

تذکر مکافات»، دارای هفت بیت است. پس چنین عنوان‌گذاری کرده: اشعاری که در زمان سابق به قلم رفته. در اینجا نقلش گرفته شد. پس از شانزده بیت عنوان دیگر «در تأسف و حسرت و شوق عزلت» سی و نه شعر و آخرین عنوان مناجات دارای سی بیت است.

پس از هفت بیت تحسر مافات و تذکر مکافات، مثنوی تمام می‌گردد. امکان دارد که از اینجا تا آخر مثنوی همه ابیات قبلاً سروده شده بود و بعداً به ترتیب گذاشته شده است یا فقط شانزده بیت که تحت عنوان مزبور هست در این مثنوی شمولیت دارد و دو عنوان دیگر یعنی شوق عزلت و مناجات را در آخر سروده باشد.

داستانی که شاعر در مثنوی سروده است این است که در سال هزار و دویست و شصت و نه در دهی نزدیک احمدآباد یک زن زرگر هندو زندگی می‌کرد که به حسن و زیبایی بی‌نظیر بود. شوهرش در ده دیگر بسر می‌برد. روزی این زن زرگر به خانه شوهرش می‌رفت که یک مرد افغان او را دید و عاشقش شد. وی به کمک پدر به منزل خود رسید و فتنه فرو نشست. زن بار دیگر با شوهرش به جایی می‌رفت، چون خسته شد زیر درختی نشست که ناگهان چشمش بر مرد افغان و همراهش افتاد. در حالت سراسیمگی شوهرش را جایی پنهان کرد. ایشان نزد وی آمدند و درباره همسرش سوال کردند. اگرچه او نمی‌خواست درباره شوهرش چیزی بگوید ولی ایشان او را وادار کردند. عاقبت زن به آنها گفت که آنها باید سوگند حسین^ع بخورند که هیچ‌گزنند به شوهرش نخواهند رساند. آنها سوگند خوردند و زن جای شوهر را به آنها نشان داد. ولی آنها با وجود این سوگند سر همسرش را بردند. زن در حالت بی‌کسی و تنهایی هر چار سو می‌نگریست و به یاد فرزندان رسول بود و فریاد می‌کرد که ای ضامن بی‌کسان کجایی. طولی نکشید که دو مرد نقاب‌پوش ظاهر شدند و فریاد زن زرگر هندو را شنیدند و از مرد افغان استفسار نمودند. فاسقان از قتل انکار کردند.

عظمت و بزرگی از مردان نقاب‌پوش ظاهر و نور از چهره ایشان ساطع بود. وقتی که زیر درخت برگد رسیدند درخت بلند شد. مردان نقاب‌پوش فرمان دادند که ای درخت قاتلان را ببند. ریشه‌های درخت دراز شد و به گردن هر دو قاتل آویخت و آنها در فضا معلق شدند و گردن‌شان کشیده شد.

بعداً زن آن دو سرور را نزد نعش برد. سر به تن همسرش ملحق شد و دوباره زندگی یافت. بیچاره مرد مات و متحیر بود که این مرگ و خون و قتل و زندگی همه چه بود. دیرگاهی نگذشت که چشم وی بر صاحبان اعجاز افتاد. زنش همه رویداد را نقل کرد و صاحبان کرامت اظهار نمودند که ما هر دو ضامن تو و فرزندان رسول هستیم. با شنیدن این حقیقت هر دو مشرف به اسلام شدند.

هنگامی که این واقعه روی داد. انگلیسها در هند حکومت داشتند و هر دو زن و شوهر را به اتهام قتل دستگیر کردند و زندانی ساختند. هر چند ایشان گفتند که ما بی گناهیم آن حاکم مستبد باور نکرد.

نعش برای قصاص در نعش‌خانه گذاشته شد. حاکم در شب دید که نعش بدون حاملان در فضا می‌پرد. این برایش خیلی شگفت‌آور بود و با دیدن این عجایب آن مرد مسیحی احساس کرد که زن زرگر و همسرش بی‌جرم و خطا هستند و این معامله از بین رفت.

این نسخه زیاد خراب نشده، مرکب سیاه دارد و کاغذ بادامی است و نزد من موجود است. نمونه‌ای از اشعار:

والشکر له علی النعم	الحمد لربی الکریم
ذوالرحمة غافر الذنوب	ذوالنعمه ساتر العیوب
ذوالمننة دافع البلیا	ذوالمننة واهب العطايا
انداخته فرش ربیع مسکون	افراخته خیمه‌های گردون
بر بام فلک بغیر روغن	قندیل نجوم کرده روشن
دین فرش به روی آب بنگر	آن خیمه بی‌طناب بنگر
محکم شده هر دو تا به حکمت	تبدیل نکرده نی مرمّت
وز خون دلش پیاله داده	داغ جگری به لاله داده
تا فاخته بر سرش نوا کرد	سر سرو قد سهی عطا کرد
مشاطگیش دهد صبا را	رنگین بکند گل حنا ز
دستی به دعا به جانب وی	هر شاخ کهن به موسم وی
در بر چو قبای عمید رختی	در فصل بهار هر درختی
پر میوه و برگ و ساز گردد	هرچند که سرفراز گردد

اما به روش چو سرکشان نیست
 خم گشته چو پیر در شباب است
 بر حد خودش فشرده گامی
 در عشق و جنون اوست در کار
 سنبل بر رضای او خموشان
 صد برگ که سر به سر زبان است
 بلبل تنها نه در چمن هست
 شب‌ها لب ذکر آن دران کو
 هر سو مژه مثل جویباری
 زنبور عسل ز قدرت او
 هر جا که ز آب چشمه‌ای هست
 از مدحت او لب صدف تر
 بی‌منفعتی نگشت خاری
 کارش همه معجب‌ست اما
 طرح عجیبی ز آب گل ریخت
 بر لوح جبین که از جبین است
 بی‌گرده و خامه دست قدرت
 چون زیب کنار مادرش ساخت
 شد آب و غذا لبن برایش
 سرمست چو آدم جوان نیست
 در موقف عجز باریاب است
 دایم به رکوع یا قیامی
 فصد رگ گل به نشتر خار
 بلبل به هوای او خروشان
 در مدح و ثنای تر زبان است
 زین گونه هزار نغمه هست
 چون برگ گل لطیف شب بو
 چشمان پر آب چشمه ساری
 یک سو نیش است و نوش یک سو
 در چشم خرد کرشمه‌ای هست
 هر سطر ز موجه‌ای ست دفتر
 بی‌مصلحتی نکرد کاری
 تکرار برو تعجب از ما
 در قالب خاک جان و دل ریخت
 بنوشته که بخت او چنین است
 تصویر کشد میان ظلمت
 با لخت جگر برارش ساخت
 کان می‌رسد از وطن برایش

منبع

مثنوی صحن چمن، دستنویس.